

انقلابی دیگر، یک ضرورت تاریخی و اجتماعی!

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

مردم ایران، با امید و آرزوهای فراوان، دست به یک مبارزه سرنوشت ساز تاریخی و اجتماعی بر علیه رژیم دیکتاتوری شاه زدند. مردم آزادی خواه و معترض از سال ۱۳۵۶ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ با برگزاری تحصن، آکسیون، تظاهرات و درگیری های مسلحانه موضعی با نیرو های انتظامی رژیم، به ویژه اعتصاب شکوه مند کارگران نفت، کلیه تاکتیک های آن رژیم را از حکومت نظامی تا دولت بختیار نقش بر آب کردند و رژیم را با امید رسیدن به جامعه ای آزاد و برابر و مرفه سرنگون کردند. به همین دلیل ۲۲ بهمن ۵۷ برای اکثریت مردم ایران روزی عزیز و فراموش نشدنی و تاریخی است.

اما از آن جایی که توده مردم فاقد تشکل های خود مانند، اتحادیه ها و شوراهای کارگری و نهادهای اجتماعی و یا سازمان ها و احزاب سراسری مستقل از رژیم بودند و مهم تر از آن طرح و نقشه عمل و برنامه اجتماعی برای جایگزین کردن رژیم در حال سقوط را نداشتند، متأسفانه نتوانستند به شعارها و مطالبات و اهداف خود جامعه عمل به پوشانند. در نتیجه بعد از خوابیدن جوشش میلیونی مردم، گروه ها و فرقه های مذهبی که در طول رژیم شاه فعالیت آزادانه داشتند و از امکانات مالی و آزادی بیان و قلم نیز برخوردار بودند، به مثابه یک جریان متشکل و سراسری و سنتی با حمایت توده های متوهم و ناآگاه، بر گرده مردم سوار شدند. همچنین این گرایش عقب مانده و ارتجاعی مورد حمایت جریانات «ملی - مذهبی» مانند جبهه ملی، نهضت آزادی و طیف توده ای - اکثریتی قرار گرفت.

در سطح بین المللی نیز از طریق کنفرانس گوادولوپ، ارتجاع مذهبی ماموریت یافت که نه تنها مانع تعمیق رشد و آرمان های انقلاب بشود بلکه به سرکوب و تصفیه خونین و وحشیانه کسانی دست بزنند که هم چنان دنبال اهداف انقلابی و آزادی خواهانه بودند.

بنابراین گرایش بوژوا - مذهبی و ارتجاعی با استفاده از ضعف گرایش چپ جامعه و نیرو های آزادی خواه و سکولار قدم به قدم از طریق سرکوب و کشتار قدرت را به دست گرفت. سپس به تصفیه درون خود پرداخت. دولت موقت را وادار به استعفا کرد، زنان و دانشجویان معترض را سرکوب کرد، رهبران و فعالین و هواداران و سازمان دهندگان جنبش کارگری و سازمان های چپ و کمونیست و هر انسان آزادی خواه را اعم از پیر و جوان و زن و مرد زندانی کرد و دسته دسته آنان را به جوخه های اعدام سپرد، بهار و تابستان ۱۳۶۰ بنی صدر را از ریاست جمهوری عزل کرد و واقعه خونین ۳۰ خرداد را به وجود آورد، حمله به کردستان و سرکوب مردم کرد را شدت داد، میلیون ها نوجوان و جوان را از محیط خانواده و مدرسه و کار دور کرد و به قتل گاه جنگ ایران و عراق فرستاد و...

ارگان های سرکوب را یکی پس از دیگری سازمان دهی شد: سپاه پاسداران، بسیج، امر به معروف و نهی از منکر،

کمیته امداد، بنیاد ۱۵ خرداد، وزارت مخوف اطلاعات، بنیاد مستضعفان، شورای نگهبان، نهاد ولایت فقیه و... از جمله این ارگان ها هستند. سرانجام سال ۱۳۶۷ خمینی جام زهر را سر کشید و قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل، مبنی بر خاتمه جنگ ۸ ساله ارتجاعی و خانمان سوز ایران و عراق را پذیرفت. اما هنوز شادی قطع جنگ از لب مردم نرفته بود که رژیم از ترس اوج گیری اعتراضات مردم، در سطح وسیعی زندانیان آزاد شده سابق، فعالین کارگری و هر کسی که فکر می کرد به نوعی با رژیم مخالف است، دستگیر کرد. به دنبال آن ملاقات زندانیان سیاسی قطع شد و به شیوه وحشیانه ای دست به قتل عام زندانیان سیاسی زد که در تاریخ ایران و جهان بیسابقه بوده است. بشریت هرگز چنین جنایتی را فراموش نخواهد کرد!

جنایات رژیم اسلامی، تنها به داخل ایران محدود نشد. علاوه بر این که رژیم حامی جریانات تروریستی و آدم کش و حزب الله در سطح جهان شد، مخالفین سیاسی خود را نیز در خارج کشور تحت تعقیب و تهدید و ترور قرار داد. نزدیک به هشتاد تن از اعضای اپوزیسیون را (به غیر از عراق که صدها تن را ترور کرده) با اعزام جوخه های مرگ به قتل رساند.

دوم خرداد ۱۳۷۶ نقطه عطف دیگری در تاریخ رژیم اسلامی بود که مردم به ویژه جوانان و زنان در یک همبستگی بی سابقه ای در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کردند و با آرای خود تعادل رژیم را به هم ریختند و مانع یک دست شدن ارگان های رژیم شدند و کشمکش جناح های درون رژیم را عمیق تر ساختند. ناگفته نماند اگر بخشی از مردم به شعارهای خاتمی متوهم بودند اما بخش عظیمی که قدرت تحلیل داشتند و ترفند های رژیم را می دانستند، آگاه بودند که خاتمی هم یکی از مهره های اصلی رژیم است. به طوری که امروز می بینیم بیش تر از نزدیک به سه سال از ترور فروهر ها و نویسندگان می گذرد اما دستگاه قضایی رژیم حتا شماره پرونده مقتولین را برای مطالعه به وکلای قربانیان وزارت اطلاعات نداد و جنایت کاران که عضو وزارت اطلاعات رژیم بودند همگی آزاد گردیدند. سخن گویان و مقامات رژیم هم اطلاعات درستی به مردم نمی دهند.

در دوره خاتمی هم همانند دوره های قبل علاوه بر ترور نویسندگان و فعالین سیاسی، سرکوب معلمان، دانشجویان، زنان، کارگران، جنایات وحشیانه دیگر نیز از قبیل سنگسار، ترور، آفریدن رعب و وحشت، شکنجه و اعدام و دست و پا بریدن، همچنان ادامه دارد. به عنوان نمونه رژیم، چهار انگشت دست راست هفت «سارق» را در تاریخ ۲۰ ژانویه ۲۰۰۰ در مشهد قطع کرد. رژیمی که بدبختی و فلاکت اقتصادی را به مردم تحمیل می کند و دستمزد بخور و نمیر کارگران را به موقع نمی پردازد، مسلما در چنین جامعه ای دزدی رایج خواهد بود. سوال این است که آیا رژیم، با افرادی مانند برادر محسن رضایی ها، آقازاده ها، شهرام جزایری ها و هزاران عامل رژیم که به فساد مالی و رشوه خواری می پردازند، چنین رفتاری می کند؟! آیا بریدن دست و پا براساس قوانین اسلامی جنایت آشکار بر علیه بشریت نیست؟ آیا این انسان ها بدون چهار انگشت دست راست، چگونه زندگی خود و خانواده شان را تامین خواهند کرد!؟

آری همه این جنایات و وحشی گری ها در حاکمیت رژیمی رخ می دهد که رییس جمهور آن وعده «جامعه مدنی» و «گفت و گوی تمدن ها» را به مردم می دهد!

اکنون، بعد از گذشت ۲۳ سال از انقلاب مردم ایران، هنوز باید برای این که دست و پای انسان ها را نبرند؛ سنگسار نشوند؛ اعدام نگردند؛ زنان در انتخاب نوع رنگ و مدل لباس خود آزاد باشند؛ دختران ۹ ساله شوهر داده نشوند؛ حقوق کودک به رسمیت شناخته شود و حداقل شکم انسان ها سیرگردد، مبارزه شود. بنابراین انقلاب دیگر، یک ضرورت تاریخی و اجتماعی و عمیقاً انسانی برای مردم ایران می باشد تا برابری واقعی زنان و مردان، لغو شکنجه و اعدام،

آزادی بیان و قلم و تشکل، جدایی کامل دین از دولت و آموزش و پرورش و ساختن جامعه ای آزاد و برابر را متحقق شود. در حالی که ۲۳ سال پیش برخی از این مطالبات مطرح نبود یا به این شدت نبود. مردم برای رسیدن به شرایطی بهتر و بالاتر از آن که داشتند، رژیم شاه را سرنگون کردند، نه برای بازگشت به دوران قرون وسطائی و جهل و جنایت.

امروز مردم ایران، به یک ۲۲ بهمن دیگر، با تجاری که در طول حاکمیت رژیم اسلامی، کسب کرده اند نیاز عاجل دارد. به یک جنبش عظیم طبقاتی سراسری سازمان یافته و آگاه گر و سیاست گذار کارگران نیازمند است که بتوانند با نیروی خود، جلو ادامه جنایت علیه بشریت را بگیرند. از طریق تشکل های صنفی و سیاسی واقعی خود، در همه امور اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، دخالت مستقیم و آگاهانه داشته باشند تا به هیچ جریان و مقامی اجازه ندهند که با سرنوشت شان و جامعه شان بازی نمایند.

انقلاب تحول سیاسی پیچیده ای است که طبقه کارگر و نیروهای سیاسی و اجتماعی دست به مبارزه سرنوشت ساز می زنند تا با کسب قدرت سیاسی جامعه دل خواه خود را تشکیل دهند و نظامی را به وجود آورند که از حمایت اکثریت شهروندان برخوردار باشند. در هر شرایطی سازمان دهی و بسیج سیاسی یکی از مهم ترین و پایه ای ترین مسائل انقلاب است.

در قرن نوزدهم کارل مارکس، برای نخستین بار اندیشه تبیین علمی پدیده انقلاب را پیش کشید و انقلاب را وسیله اصلی دگرگونی بنیادی در تاریخ نامید. از آن پس موضوع انقلاب، یکی از مباحث عمده علم سیاست شد. مارکس، جامعه شناسی تاریخی، انقلاب را به عنوان پدیده ای مثبت و مهم ترین عامل در تکامل و تولد جامعه مطرح ساخت. مارکس و انگلس، نیروهای تولید و یا روابط تولید را تعیین کننده سایر وجوه زندگی اجتماعی می دانند و تولید شرط اولیه تداوم زندگی اجتماعی است که نیاز به وجود روابط تولید و اشکال حقوقی و سیاسی را ایجاد می نماید. مارکس در تحلیل «جنگ داخلی در فرانسه، ۱۸۷۱» چنین می نویسد: «طبقه کارگر از کمون انتظار معجزه نداشت. این طبقه هیچ ناکجاآباد ساخته و پرداخته ای که بخواهد آن را به ضرب و زور فرمانی صادر شده از مرجع خلق مستقر سازد ندارد. این طبقه می داند که برای تحقق بخشیدن به رهایی خودش و همراه با آن تحقق بخشیدن به این شکل عالی تر زندگانی اجتماعی که تمامی حرکت جامعه کنونی به اقتضاء ساخت اقتصادی خویش به نحوی اجتناب پذیر به سمت آن پیش می رود، ناگزیر است دورانی طولانی از مبارزه را پشت سر بگذارد که طی آن، از راه رشته ای از فرآیندهای تاریخی، شرایط و احوال حاکم بر جوامع و خود آدمیان یک سره دگرگون خواهند شد. هدف طبقه کارگر تحقق بخشیدن به آرمان کمال مطلوب نیست، بلکه هدف وی فقط رها کردن عناصری از جامعه نوینی است که نطفه آن در بطن همین جامعه کهن بورژوازی که در حال فرو ریختن است نهفته است. طبقه کارگر، با آگاهی کامل به رسالت تاریخی اش و با عزم جزم و قهرمانانه اش مبنی بر این که شایسته انجام دادن این رسالت باشد، عجالتا به همین بسنده می کند که به حمله های زهرآلود قلم به مزدان و پند و اندرزهای مشفقانه مکتب داران مغرض بورژوازی، که از پراکندن یایوه های جاهلان و اندیشه های جنون آمیز مکتبی خویش، که از نظر آنان گویی پیغام سروش و حکم تخطی ناپذیر قوانین علمی است، خسته نمی شوند، لبخند بزند». (جنگ داخلی در فرانسه، ۱۸۷۱، کارل مارکس، ترجمه باقر پرهام، ص ۱۱۹)

مارکس، به دو نوع از انقلاب اشاره می کند: یکی نوع انقلاب بورژوازی است و دیگری نوع انقلاب سوسیالیستی است. در این دو نوع انقلاب دو نوع مبارزه طبقاتی متفاوت در جریان است. در نوع انقلاب بورژوازی فتودال ها و بورژوازی و در نوع انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا، پیش قراول انقلاب هستند. در تبیین مارکس، منافع طبقات در جامعه سرچشمه

منازعات و تضادها به شمار می آیند و رفتار جمعی سیاسی، بر پایه منافع طبقاتی اقتصادی و اجتماعی است که به تغییر نظم موجود و انقلاب منجر می گردد. بدین ترتیب مارکس و انگلس، در تبیین انقلاب به شرایط جامعه و اشکال آگاهی اهمیت به سزایی می دهند. عواملی که آن ها در این رابطه مدنظر دارند عبارتند از: همبستگی درونی طبقه و آگاهی و سازمان طبقاتی آن و اختلاف منافع طبقاتی و آمادگی طبقات برای عمل سیاسی. قاعدتا تضادها و شکاف های عمیق اجتماعی و سیاسی در روزهای انقلاب به اوج خود می رسند و رکود و بحران اقتصادی، بیکاری، رکود فعالیت های تولیدی و کشمکش های اجتماعی نشانه تشدید تضادهای طبقاتی هستند. با وقوع انقلاب طبق ای که منافع کل جامعه را نمایندگی می کند قدرت را به دست می گیرد. کار اساسی انقلاب تغییر موقعیت طبقات است.

تحلیل جامعه شناسی انقلاب، یکی از مشغله های دایمی جامعه شناسی سیاسی است. از سوی دیگر تاریخ نویسان انقلاب عقیده دارند که تئوری های عام انقلاب نمی تواند همه واقعیت ها و ویژگی ها و پیچیدگی های یک انقلاب را تصویر نماید. به خصوص پدیده انقلاب، بنا به موقعیت اقتصادی و سیاسی و بافت نیروهای پیش برنده انقلاب، علی رغم مطالبات و انگیزه ها و شعارهای مشابه، در هر کشوری می تواند ویژگی ها و خصوصیات خاص خود را داشته باشد. بنابراین ماجرای انقلاب همچنان موضوعیت واقعی دارد و به هیچ روی پایان نمی پذیرد. سرکوب های سیاسی و اجتماعی فقط می تواند پدیده انقلاب را به تاخیر بیندازد اما، به هیچ وجه نمی تواند مانع آن گردد. در انقلاب هایی که در راه است، انقلاب های اجتماعی، مساوات طلبانه، چپ و سوسیالیستی است که نه تنها نقطه پایانی بر هر گونه خشونت و سرکوب و وحشی گری های بورژوازی خواهد گذاشت بلکه وسیع ترین آزادی های سیاسی و اجتماعی را به بار خواهند آورد. بنابراین نظریه پردازان و روشنفکران و تئوریسین ها و گروه هایی که انقلاب را مساوی با خشونت معرفی می کنند قطعاً در نگاه داشتن نظم موجود منافع اقتصادی و سیاسی و طبقاتی دارند که با انقلاب این منافع شان به خطر می افتد و یا از بین می رود. هدف انقلاب آتی ایران، باید عمیقاً انسانی و مساوات طلبانه و آزادی خواهانه باشد و به تمام جنایت ها و استثمار بورژوازی در این کشور خاتمه دهد.

سرانجام تاکید این نکته ضروری است که باید جامعه نوینی ساخت که درخور و شایسته انسان های قرن حاضر باشد. جامعه ای که رفاه و سعادت و آزادی و حقوق فردی همه شهروندان را بدون در نظر گرفتن جنسیت، عقیده و مرام سیاسی، تامین کند.